

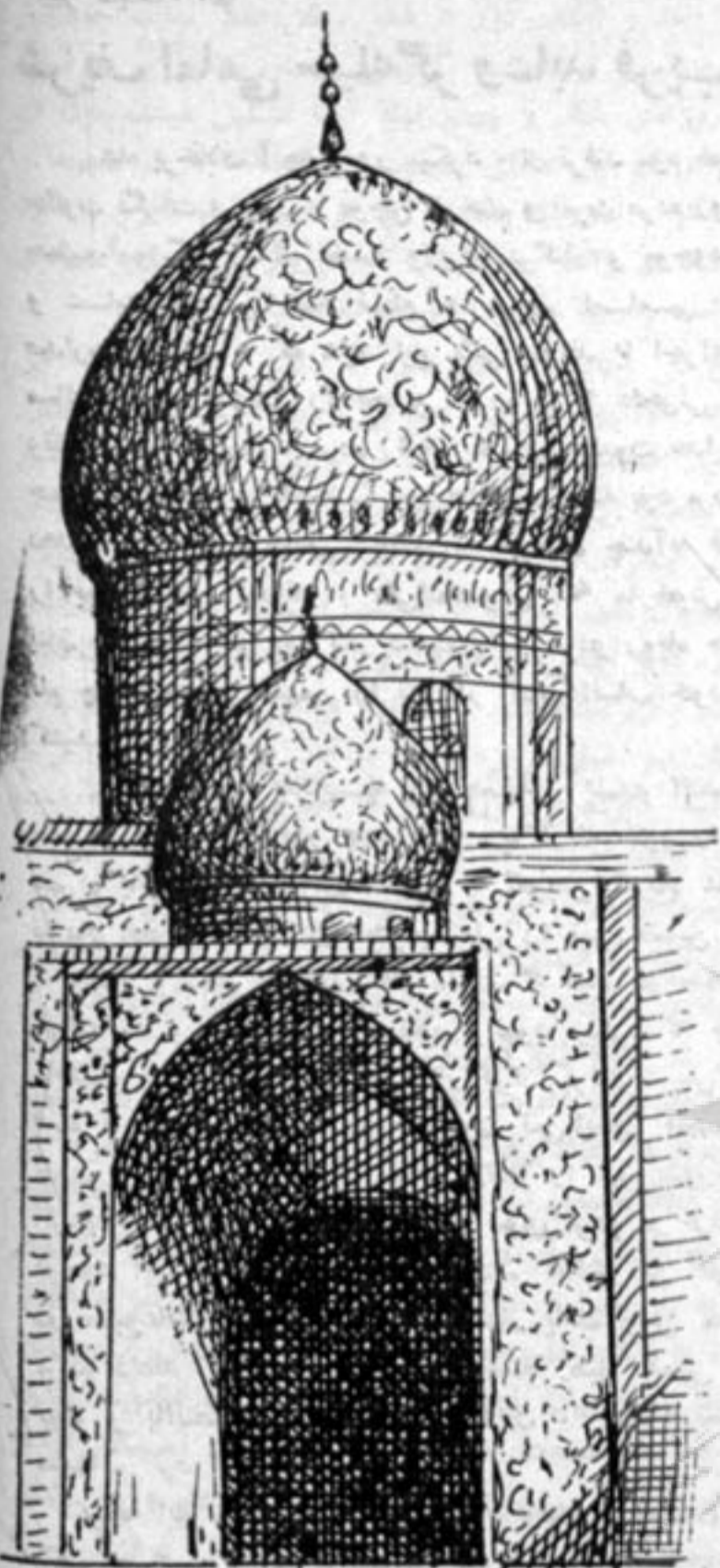
نوشته: سامی زبیده

ترجمه: دکتر عبدالمعبود انصاری

تحرك اقتصادى و سیاسى در اسلام (۳)

مقدمه

در این مقاله ضمن بررسی انتقادی نظریه‌های مربوط به تأثیرات اقتصادى و سیاسى ادیان، به تجزیه و تحلیل دقیق تأثیرات اقتصادى و سیاسى اسلام می‌پردازیم. واقعیت این است که محققان مختلف عقاید متضادى در این زمینه مخصوص اظهار داشته‌اند. زیرا هر کدام به جنبه‌های متفاوتى از جامعه اسلامى اشاره کرده‌اند. من در اینجا تکامل تاریخی اسلام را به سه دوره متفاوت تقسیم کرده و سپس هر دوره را در رابطه با روندهای اقتصادى و سیاسى کشف کرده و تمام امپراطورى‌هاى ما قبل سرمایه‌دارى است مورد بررسی قرار می‌دهم. بعقیده اینجانب انگاره‌های اقتصادى و سیاسى به شرایط حاکم بر دوره‌های متفاوت و همچنین پیکر بندیهای مذهبی در اسلام مربوط می‌شود. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که عقب ماندگی و وابستگی سیاسى طبقه بورژوازی شهرهای اسلامى محصول روحیه و صفات منفى که به اسلام نسبت داده شده نبوده بلکه این عقب ماندگی و وابستگی ناشی از موقعیت و موضع طبقه بورژوازی در برابر دولت و طبقات نظامى حاکم بوده است.



تحرك سیاسى

محققان غربى اکثراً موضوع عدم تحرك سیاسى و اطاعت مسلمانان را در مقابل حاکمان نظامى و دیوان سالار این جامعه‌ها مورد تأکید خاص قرار داده‌اند. ولى واقعیت این است که این يك قضاوت يك جانبه در باره جامعه اسلامى است. زیرا قضاوت محققان عمدتاً بر اظهار نظرهای سخنگویان، علما و حاکمان شرع و سایر مقامات مذهبی بوده است. دیگر اینکه آنها قیامهای سیاسى این جامعه‌ها را قیامهای جنسى و خارج از جریان اصلى اسلام دانسته‌اند.

علمای مذهبی در جامعه اسلامى بعنوان يك قشر فقط از قدرتی برخوردار بودند که دستگاه دولتی برای آنان تأمین کرده بود. برخلاف کثیسان مسیحى، علمای اسلامى دارای سازمان مستقلى که بتواند شالوده فعالیت‌های سیاسى مستقل آنها باشد، نبودند.

قبلاً اشاره شد که علمای مذهبی از لحاظ وضع طبقاتى متعلق به طبقه پیشه ور و صنعتگر شهری بوده و مناسبات طبقاتى خود را با آنها حفظ می‌کردند، در نتیجه بهنگام ضعف سیاسى این طبقه،

علمای نیز فاقد قدرت میشدند. تنها کاری که از عهده آنان برمی‌آمد این بود که بصورت نمایندہ اجتماعات یا جمعیت‌های شهری در امور مربوط به مالیاتها و محاکم شرع نظارت داشته باشند. البته بعضی از علمای محافظه‌کار در جریان مبارزات و قیامهای حق طلبانه مردم نقش نیروهای بازدارنده را نیز ایفا می‌کردند.

در واقع اکثریت علمای بنابر ماهیت طبقاتى خود اساساً بصورت نیروهای محافظه‌کار و مطیع دولت مرکزی درآمدند. هر چند آنها در دوران ضعف امپراطورى از انحصار طلبى نظامیان ناراضی بودند ولى با اینوصف بطور ضمنى از دولتهای مرکزی حمایت می‌کردند. استدلال اینعه از علمای این بود که يك دولت اسلامى هر ماهیتی که داشته باشد به يك دولت غیر اسلامى ترجیح دارد. زیرا يك دولت اسلامى بهر حال مخالف اجرای شعار ووظایف دینی نیست درحالیکه يك دولت غیر اسلامى موجب اشاعه هرج و مرج و بی‌دینی خواهد شد. غزالی یکی از علمای مذهبی قرون وسطی به بهترین وجهی این موضوع را بیان کرده است:

«يك سلطان خطاکار و ظالم تا زمانیکه توسط يك نیروى نظامى حمایت میشود تا جائیکه خلع ید آن موجب هرج و مرج میشود

باید ضرورتاً مورد تأیید قرار گیرد. ما معتقدیم که خلافت متعلق به اعضاء خاندان عباسی است و سلاطین که به خلیفه وفادارند نمایندگان دولت در سرزمین های اسلامی می باشند ...

امروزه دولت فقط ناشی از قدرت نظامی است و خلیفه فردی است که نظامیان باو وفادار باشند. و هر فردی که از خلیفه تبعیت کند و مانع انجام شعائر مذهبی نشود همانند سلطان فرمان و احکام او معتبر است. گیب، سال ۱۹۵۰، ص ۳۱

حال اگر محققى اساس قضاوت خود را برایگونه اظهارنظر ها قرار دهد طبعاً تصویر متفاوتی از اسلام ارائه خواهد داد. درحالیکه واقع امر این است که در سیر تکاملی اسلام مبارزات و جنبش های سیاسی حق طلبانه بیشماری وجود داشته است. تاریخ جامعه های اسلامی نمونه های فراوانی از قیامهای سیاسی و نظامی را در برمی گیرد. جنگهای قبیله ای، قیامهای شهری همه گویای تضادهای میان طبقات حاکمه نظامی و توده ها است. قبایل متعددی در عربستان، سوریه و افریقای شمالی سالیهای زیادی با ساکنان مناطق شهری در جنگ و ستیز بودند و رابطه آنان با دولت مرکزی رابطه ای خصمانه بود و در اکثر مواقع پیمانهای منعقد را زیر پا می گذاشتند زیرا شرایط این قرار دادها بستگی به قدرت طرفین خاصه داشت.

در بحث حاضر ما قصد بررسی تضادهای درونی طبقه حاکمه را نداریم. نکته مورد نظر ما موضوع تحریکات سیاسی توده های مسلمان است. اکثر محققان توده های مسلمان را فاقد تحریکات سیاسی و مبارزه حق طلبانه پنداشته اند. بعقیده آنان مسلمانان پیوسته ظلم و خود کامگی دولتها را بنا بر معتقدات مذهبی خود پذیرا بوده اند هر چند این مطلب تا حدودی واقعیت دارد ولی حقیقت امر غیر از این است. در این بحث ما نشان خواهیم داد که توده مسلمان بر چه دار قیامها و نهضت های قهرآمیز بسیاری بخصوص در اوایل و اواسط تاریخ اسلام بوده اند.

نهضت خوارج و سپس نهضت تشیع از اینگونه اند. بدین ترتیب عدم تحریک سیاسی و روحیه انزوا طلبی در دوره های بعد را نمی توان ناشی از نفس احکام و معتقدات اسلامی دانست. همانطور که قبلاً اشاره شد اصول و احکام در صدر اسلام فعالیتها و نهضت های حق طلبانه را حمایت و تشویق می نمود. اجتماع صدر اسلام بصورت اجتماع قبیله ای بود که محمد (ص) فرماندهی آنرا بعهده داشت. در چنین اجتماعی اصل مشارکت سیاسی و فعالیت گروهی که از مختصات نظام سیاسی قبیله ای بود کاملاً رعایت میشد. از طرفی بر اساس احکام قرآن، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه هر مسلمان محسوب میشد. حتی اگر حاکم مرتکب خطا میشد وظیفه هر فرد مسلمان بود که در مقابل او ایستادگی کند. از طرفی اسلام در طبقه بندی ماکس وبر عبارت از دینی متعالی و دارای رسالت نبوی و کتاب و احکام جهانشمول است. در چنین دینی طبعاً امکان اعتراض و مبارزه علیه نظام های فاسد وجود دارد.

خصالت دموکراتیک و تحریک سیاسی صدر اسلام البته همیشه با منافع طبقه حاکمه سازگار نبود. همانطور که قبلاً اشاره شد جنگ میان علی و معاویه در صدر اسلام برای مسلمانان دوره های بعد بعنوان جنگ میان حق و باطل شناخته شد. به همین دلیل بود که فرقه های متعددی در اسلام ظهور و سپس بصورت قیامها و مخالفت های گوناگون در جامعه های اسلامی اشاعه پیدا کرد.

خوارج افرادی بودند که مخالفت خود را با علی و معاویه بهنگامیکه علی تسلیم معاویه شد، ابراز داشتند. زیرا آنان عمل علی را نوعی سازش با باطل میدانستند. به همین دلیل در صدد کشتن هردو برآمدند ولی فقط در مورد علی موفق شدند. عدم موفقیت

آنان در مورد کشتن معاویه موجب استقرار قدرت اموی شد. نهضت خوارج از بسیاری جهات اصیل ترین کوششی بود در پاسداری از مبانی سیاسی و مذهبی صدر اسلام. شاید بخاطر همین خصالت غیر سازشکارانه و تعصب آمیز بود که نتوانست توده مسلمان را در مناطق اسلامی به خود جلب کند. زیرا احکام آنها بسیار غنی، زاهدانه و رویبرفته فوق العاده انعطاف ناپذیر بود و نمی توانست کسانی را که دارای سنت غنی عرفانی و خصالت انتعالی داشتند به خود جلب کند. درحالیکه تشیع و تصرف کاملاً با این خصلتها سازگار بوده و بصورت وسیله ای برای بیان و تجلی هدفهای اجتماعی و سیاسی درآمدند. خوارج مبانی عقیدتی خود را در زمان خلافت بنی امیه در مناطق مختلف ترویج نمودند و حتی در ایجاد قیامهای متعددی موفقیت بدست آوردند ولی در درازمدت نتوانستند نهضتی به اهمیت نهضت تشیع بوجود آورند. نهضت تشیع بارزترین سنت مخالفت و مبارزه حق طلبی را در تاریخ اسلام ایجاد کرد.

پس از شکست و سپس شهادت علی (ع) عده ای از هواخواهان او که به علی و فکر موروثی بودن امامت وفادار ماندند، تشیع علوی را بوجود آوردند. هدف آنان انقراض حاکمیت اموی و استقرار حاکمیت مشروع توسط خاندان علی (ع) بود. مرکز اولیه فعالیت و تبلیغات تشیع شهر کوفه در جنوب عراق بود. بعضی از اعراب ساکن در عراق و ایران و همچنین کسانی که در این دو منطقه اسلام آورده بودند از جمله طرفداران تشیع بحساب می آمدند. حسین بن علی (ع) اولین شخصی بود که بعنوان امام مورد حمایت اهل تشیع قرار گرفت.

حسین (ع) با سپاهیان قلیل خود که از اعضاء خانواده و هواخواهان نزدیک او بودند در عراق توسط سپاهیان بنی امیه شکست خورد. او در میان اهل تشیع سیدالشهدا نامیده شد. چگونگی شهادت حسین (ع) تا به امروز هر سال در ماه محرم توسط شیعیان تجدید خاطر می شود. پس از او افراد دیگری از خانواده علی (ع) به امامت رسیدند. اگر تاریخ تشیع را مد نظر قرار دهیم می بینیم که نوعی تداوم و جانشینی منظمی برای امامت وجود داشته است. هر چند ممکن است چنین نظمی تنها توسط مورخان رسمی ترتیب داده شده باشد. واقع امر این است که در زمانهای مختلف افراد متعددی بوده اند که مدعی امامت بوده و نهضت های انقلابی مختلف را رهبری کرده اند. پیروان تشیع اثنی عشری معتقدند که امام دوازدهم غایب است و در زمان لازم ظهور خواهد کرد. بنا بر این عدم تداوم پس از امام دوازدهم می تواند در حکم عادی شدن و تحقق یافتن تشیع رسمی در زمان خلافت عباسی تلقی شود.

البته نهضت تشیع در این مرحله متوقف نشد و خصالت عظیم انقلابی آن توسط جنبش اسماعیلیه ادامه پیدا کرد. پیروان اسماعیلیه پس از مرگ امام ششم از پیروان تشیع اثنی عشری منشعب شدند. در نتیجه کسانی که از اسماعیلیه پیروی کردند نوع خاصی از تشیع را پذیرفته و در میان روستائیان، شهریان و روشنفکران گروه زیادی را بخود جلب کردند. فرقه اسماعیلیه تجلی بزرگترین موفقیت سیاسی تشیع محسوب می شود. در اوایل سده نهم طرفداران اسماعیلیه که دارای تشکیلاتی مخفی بوده از ضعف خلیفه عباسی در بغداد استفاده کرده و موجب دو قیام موفقیت آمیز شدند. یکی از این قیامها در جنوب عراق و دیگری در بحرین بنام نهضت قرمطیان بود که دولتی شبه کمونیستی ایجاد کردند. نهضت دیگر در شمال افریقا بنام فاطمیان بود که خلافتی به رهبری امام الهیدی که خود را «بهیدی آل علی» میدانست، تاسیس گردید. قرمطیان در مقابل

سپاهیان خلیفه بنی عباس مقاومت کرده و بدت يك قرن تمام حکومت میکردند تا اینکه سرانجام منقرض شدند. فاطمیان خلافت خود را تا مصر گسترش داده و آنجا را مرکز خلافت خود تعیین کردند. سپس سوریه و قسمتی از عربستان را نیز تصرف در آوردند ولی به محض اینکه وضع خود را تثبیت کردند از لحاظ ماهیت و روش تفاوت چندانی با سایر خلفای بنی عباس نداشتند. سرانجام بعثت ظهور نارضایتی و طغیان مردم فرقه های متعددی در نهضت فاطمیان بوجود آمد. در قلمرو های تحت تسلط خلفای عباسی بویژه در زمان سلجوقیان، نهضت فاطمیان و اسماعیلیه دارای اعتبار و مقبولیت قابل ملاحظه ای شدند. پیروان فاطمیان در مصر هر چند توانستند تشکیلات مخفی آئین خود را گسترش دهند ولی قیام آنان هیچگاه به اوج پیشرفت خود نرسید. از طرفی سلجوقیان در مقابل این نهضت ها مقاومت کرده و سرانجام نهضتی بنام تسنن واقعی بوجود آمد. ضمناً خلیفه فاطمیه هم دچار سرنوشت از هم پاشیدگی امپراطوری مرکزی شده و توسط سپاهیان بنی امیه شکست خوردند.

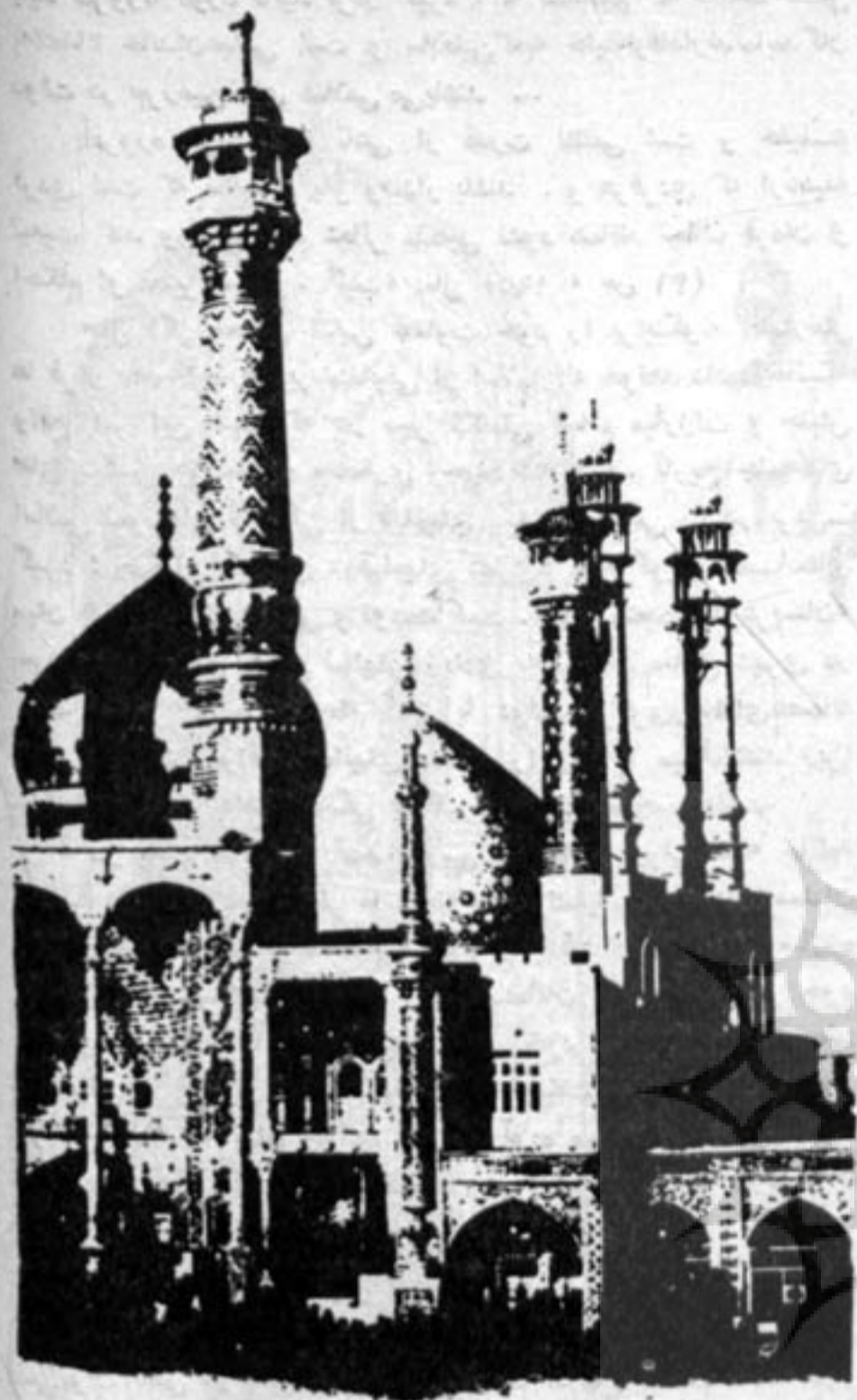
نکته قابل توجه این است که نهضت تشیع هر چند بمنهوم واقعی کلمه دارای تداوم تاریخی نبود ولی با اینوصف از نوعی تداوم و پیوستگی برخوردار بود. زیرا این نهضت بهر حال توانست بعنوان يك آئین اعتراضی که دارای تشکیلات و تبلیغات مخفی بود پایدار مانده و پرچم مبارزات را علیه نظام های سیاسی حاکم برافراشته نگاهدارد.

به بیان دیگر نهضت تشیع علیرغم سرکوبیها و موانع بسیار تشیع بصورت نهضتی سیاسی پا بر جا ماند. یکی از نمونه های خصلت نمادی آن قیامی بود که توسط بردگان شهر بصره در سالهای ۸۶۹ و ۸۸۳ میلادی بوقوع پیوست. رهبر این قیام نیز مدعی بود که از خاندان علی (ع) است و حکومت مشروع متعلق به اوست. در نتیجه تشیع بعنوان يك نهضت مشروع در مقابل نظام حاکم که فاقد مشروعیت بود، قرار گرفت. بعقیده پیروان تشیع ولایت متعلق به خاندان علی است و فقط تحت چنین ولایتی است که عدالت اجتماعی می تواند استقرار یابد. البته جزئیات جامعه آرمانی تشیع بدرستی تشریح نشده، یعنی برنامه ای در زمینه مسائل اقتصادی و سیاسی ارائه داده نشده است. ولی مصر اظهار شده که فقط در صورت حاکمیت مشروع، عدالت، دیانت و رفاه اجتماعی تحقق خواهد یافت.

بدین ترتیب تشیع بمنهوم علوم سیاسی جدید يك نهضت انقلابی نبود. در دوره هائیکه به پیروزی نائل شد مثل دوره فاطمیه با حکومت های قبلی خود عملاً تفاوت عمده ای نداشت. بعقیده ما تشیع به منهوم علوم سیاسی جدید يك نهضت اعتراضی بود تا يك نهضت کاملاً انقلابی. زیرا آئین اعتقادی و نمادهای آن تنها متعلق به يك طبقه خاص نبوده و هر گروهی را که مدعی مشروعیت بودند، دربر میگرفت.

خلاصه کلام، نهضت تشیع در زمان خلفای بنی امیه و اوایل خلافت عباسی ادامه پیدا کرد و از حمایت قابل توجه مسلمانان برخوردار بود. پس از آن بتدریج بصورت يك مذهب تثبیت شده درآمد و اساس يك اجتماع مذهبی خاص را تشکیل داده حکومت های موجود هم کم و بیش موجودیت تشیع را تحمل میکردند. حتی در دوره هایی بعضی از سلاطین و امرا آنرا پذیرفتند. بهر حال تشیع بصورت يك نهضت اعتراضی و رادیکال بخصوص توسط پیروان فاطمیه در مصر ادامه یافت.

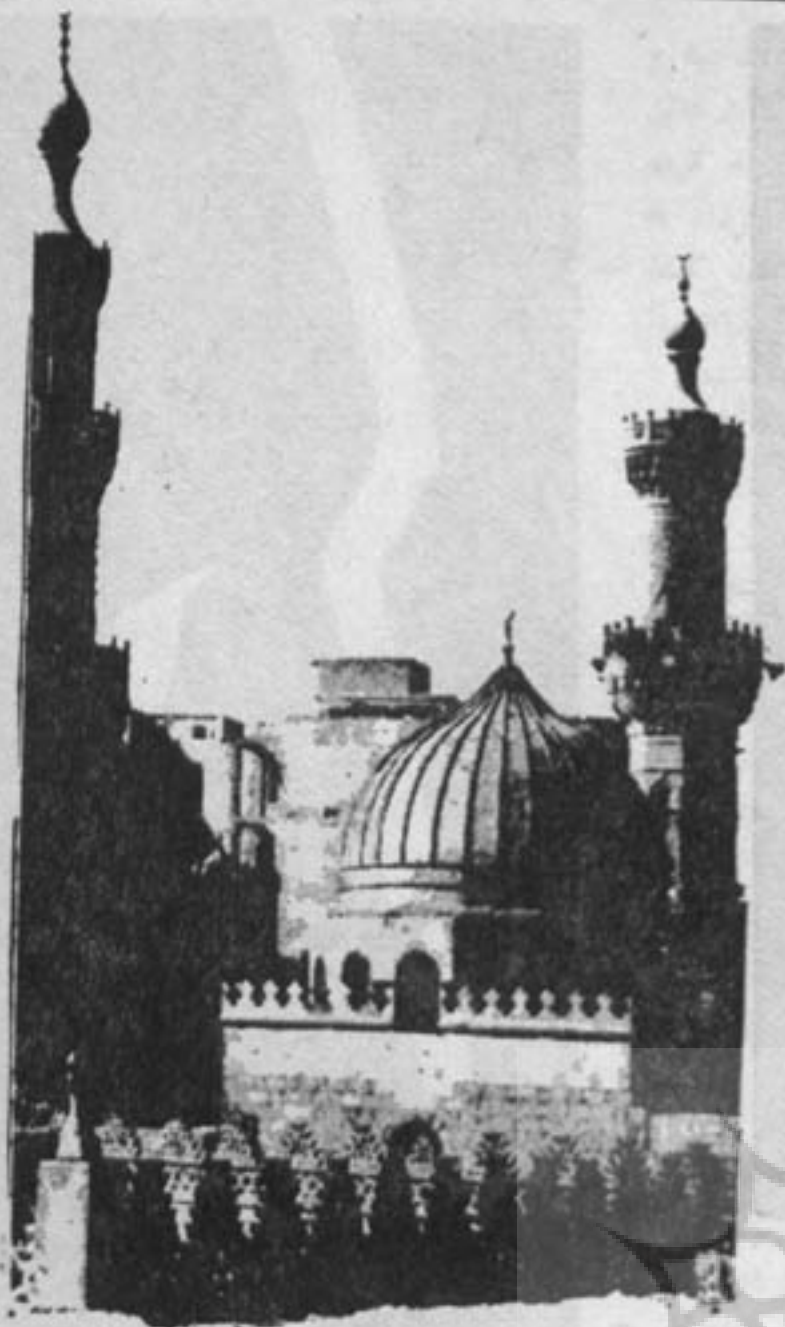
همزمان با نهضت های تشیع و اسماعیلیه، گرایش دیگری در سرزمین های اسلامی تحت عنوان تصوف ظهور کرد. تصوف



مطالعات فرسنگی

وقتی برای نخستین بار در زمان خلفای عباسی ظاهر شد توسط دولت و علمای مذهبی وقت رد شد و پیروان آن تحت پیگرد قرار گرفتند ولی با اینوصف به حیات خود ادامه داد. در زمان سلجوقیان، امام غزالی بطور آشکارا به حمایت از تصوف در مقابل تشیع پرداخت. تصوف بدون اینکه بتواند جای تشیع را بگیرد در دور سلجوقیان و متعاقب آن در میان قشرهای سوداگر و صنعتگر شهری مقبولیت قابل توجهی پیدا کرد. تصوف در شکل اصلی خود مکتبی زاهدانه و انزوا طلبی بود بهمین جهت بصورت يك نهضت سیاسی در نیامد. رابطه تصوف با تشیع رابطه ای نسبتاً پیچیده است هر چند در اینجا جای بحث آن نیست ولی لازم است خصلتهای عمده این رابطه را بیان کنیم. تشیع در آغاز مخالف تصوف بود ولی در عین حال صوفیان بمیزان زیادی بعضی از خصلتهای تشیع را با تصوف درآمیختند. برای مثال نمادهای مربوط به شهادت، عزاداری و احترام به خانواده عزت جزء شاعر تصوف درآمد. البته صوفیان این خصلتها را خارج از متن تاریخی بکار برده و هیچگاه در زمینه سیاسی مورد استفاده قرار ندادند. زیرا خصلت عمده تصوف انزوا طلبی و عدم مشارکت فعال در امور سیاسی بود.

بدین ترتیب تسلط نسبی تصوف واقعی را در قرون وسطای اسلام



باید در رابطه با شرایط خاص مرحله سوم (فرو پاشیدگی امپراطوری اسلام) که قبلا بحث شد، مورد نظر قرار داد. در این مرحله امپراطوری در حال فرو پاشیدگی بود و به علت رواج فادویبیدالتی، ساکنان شهری کاملا آسیب پذیر شده بودند. از طرفی وضع مالیات های سنگین توسط دولتهای متعدد فشار سنگینی بر جامعه شهری تحمیل کرده و سرانجام منجر به عدم ثبات اقتصادی و سیاسی شد. ضمنا چون ادامه هرج و مرج مانع ثبات سیاسی شده مشروعیت نظام حکومتی نیز مورد تردید بیشتر قرار گرفت، فقط در زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس تا حدودی ثبات سیاسی برقرار شد ولی پس از آن خلافت اعتبار خود را در میان توده مردم بخصوص جامعه شهری از دست داد. در این میان تنها آنچه از شیعیان که از مراکز قدرت دور بوده و خود مسلح بودند توانستند از ضعف دولت مرکزی استفاده کرده و نهضت خود را قوام بخشند ولی کسانی که در شهرها زندگی میکردند در معرض اختلافات و تعرضات قرار گرفتند و فاقد تامین اجتماعی و سیاسی بودند.

در چنین شرایطی است که مکتب تصوف با اشاعه جهان بینی خاصی که بیانگر بی تفاوتی سیاسی بود مورد توجه ساکنان شهرها قرار گرفت زیرا با توسل به تصوف می توانستند دارای تشکیلات و سازمانهای جمعی شده و با تحکیم انجام یا وحدت گروهی، خود را از تعرض و تعدیات موجود مصون دارند.

در مکتب تصوف تشکیلاتی ناشی از طریقت و زاویه بوجود آمده که بعدا شالوده سازمانهای شهری را بوجود آورد. همانطور که قبلا اشاره شد در صدر اسلام، شکل سازمان اجتماعی در آغاز شکل قبیله ای و پس سازمان دولتی بود. در حالیکه تصوف با ارائه سازمان زاویه و طریقت شکل دیگری از سازمان به مسلمانان عرضه کرد که متناسب با شرایط خاص آنان بود. زیرا سازمان قبیله ای دیگر با شرایط زندگی اجتماعات شهری هماهنگ نبود. سازمان دولتی هم طبعاً بعنوان یک انگاره نمی توانست مورد تأیید آنان قرار گیرد. چون دولت از مفهوم اولیه خود که مرکب از اجتماع پیروان (امت) بود کاملا جدا شد. و دیگر قادر به ایجاد وحدت میان مسلمانان نبود. در حالیکه انجمنها و تشکیلات صوفیان علاوه بر امکان اجرای وظایف دینی موجب وحدتی خارج از روابط خانوادگی و عشائری میان افراد میشد. در تصوف سلسله مراتب منتهی و درجه اجتهاد و استادی نیز رعایت میشد بهمین دلیل بنظر میاید اصناف و سازمانهای تجارتي که در قرون وسطی بوجود آمدند بر اساس ساخت روابط استاد و شاگردی در مکتب تصوف باشد. بنابر این مکتب تصوف در حالیکه بیانگر حس انزوا طلبی و بی تفاوتی سیاسی بود برای ایجاد انجام گروهی اجتماعات شهری نتایج و فوتکیونهای در برداشت.

از بحث فوق نتیجه میگیریم که آئین اسلام نه تنها فعالیت سیاسی و اقتصادی را منع نمیکرد بلکه آنها را تشویق نیز می نمود. بطوریکه در بحث مربوط به مرحله اول و دوم دیدیم فعالیتهای اقتصادی و سیاسی در این دوره ها کاملاً متداول و رایج بود. بنابر این صحیح نیست که خصصت انزوا طلبی و بی تفاوتی حاکم در مرحله سوم را به اسلام نسبت دهیم. همچنین نباید عدم موفقیت بورژوازی اسلامی را ناشی از اعتقادات اسلامی دانست. بطوریکه دیدیم برای تبیین عقب ماندگی بورژوازی اسلامی و مقایسه آن با بورژوازی غرب باید عوامل ساختی اجتماعی را که حاکم بر روابط میان بورژوازی و طبقات حاکمه نظامی و دولت بود، درمد نظر قرار داد.

منابع:

1. Weber, Max. The Sociology of Religion. (1922). PP233-4. London, Methuen.
2. Kennedy, R.E. (1965) "The Protestant Ethic and The Parsis" in Smelser, N.J. (ed) Reading on Economic Sociology New Jersey, Prentice Hall.
3. Ibid, PP. 23-4.
4. Bellah, R.M. (ed) (1965) Religion and Progress in Modern Asia free press.
5. Gibb, H.A.R., and Bown (1950) Islamic Society and West pp. 212-13 Oxford University press.
6. Ibid. p. 31
7. Lewis, Bernard (1958) "Communism and Islam" in Lacqueur, The Middle East in Transition, New York, Praeger.
8. Mazrui, Ali, (1967) "Islam, Political Leadership and Economic Radicalism" in Comparative Studies in Society. vol. IX, No. 3, April 1967.
9. Goitein, S.D. (1966) Studies in Islamic History and Institution Leiden, Brill.
10. Pirenne, H. (1969) Medieval Cities Princeton university press.